

كَالظَّهْرِ فِي ظَرْفٍ وَالْبَدْرِ فِي شَرْفٍ

احضرت مثل شکوه اندر زلف و در ظرف طراوت حضرت ماه چهارم است در زلف

وَالْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَاللَّهِ فِيهِمْ

احضرت بحره اندر کرم حضرت مثل در بحر اندر دهمتها

كَانَهُ وَهُوَ قَرْدٌ فِي جَلَالَتِهِ

و جلال ملک حضرت است و در جلال است شان

فِي عَسْكَرٍ حِينَ تَلْقَاهُ وَفِي حَشَمٍ

در میان لشکر و در این زمان که تو حضرت را و در میان چشمها

كَأَمَّا اللَّوْلُوُ الْمَكُونُ فِي صَدَفٍ

مثل سگ در صدف حضرت است و در این صدفی که پوسیده شده در صدف

مِنْ مَعْدِنِي مَنْطِقٍ مِنْهُ وَصَيْلِيمٍ

از دو کوه که یکی در منطق است و دیگری در صیلم است

لَا حَيْبَ يَعْدِلُ شَرًّا ضَمَّ اعْظَمَهُ

است و شریک بر او کند بوی خافت تر از هم کرده است و است بسخن است

طوبی

طُوبَى لِمَنْ تَشَقَّ مِنْهُ وَمَلَّتِيهِمْ

چون تشنه بودم از آب که از او نوشیدم و از او نوشیدم

أَبَانَ مَوْلِدُهُ عَنْ طَيْبِ عَضْرَةٍ

روشن کرد او ایضاً نشان از آمدن شام از آنجا که اصلش در صفت نوا

يَا طَيْبَ مُسْتَدْرِكٍ مِنْهُ وَمُحْتَمٍ

ای خوب بودی همایلی استوار که شد از آن و چشم که داشت در آن

يَوْمَ تَقْرَسُ فِيهِ الْفَرَسُ بِاسْمٍ

روز و لایق است از آن که در آن روز که اول و اول علامت است از آن

قَدْ انْزَرَوْا بِجُلُوبِ الْبُؤْسِ وَالنَّعِيمِ

بجفتگی که بر سینه شد اول و اول از آن که در آن سخن و عذاب

وَبَاتَ إِوَانَ كِسْرَى وَهُوَ مُصَدِّعٌ

است بود ایوان کسری و او است و او است و او است

كَشْمَلِ أَصْحَابِ كِسْرَى عَيْرِ مَلْتَمِمْ

مثل اصحاب کسری در حال که کسری هم باز رسیده و جمع کرده است و او است

طوبی